



عبدالصمد ازهر

خشی از "مصلحت ها" را کنار زده، سکوت طولانی را بخاطر مصالح علیای جنبش دموکراتیک عدالت پسند و احیای دوباره آن، شکسته، چکیده ای از خاطرات حوادث و جریانات نیم قرن اخیر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان - حزب وطن و درس های استخراج شده ازان را خدمت اعضای سابقه آن حزب و تمام دوستداران دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی تقدیم میدارم. میدانم که تمام جریانات موجود جدا شده ازان حزب با عظمت، مطالبی برابر میل و مطالبی هم خلاف میل شان دران یافته میتوانند. شاید باز هم مرا بیگانه یا کم از کم، غیر خودی بدانند. اما من به این عقیده ام که بالآخره حرف راست باید گفته شود. این رسالت باید انجام شود. تجارب تلخ خود ما و پراتیک دیگران، به همگان آموختانده خواهد بود که اندکی به حرف های "بیگانه تر" هم گوش فرا داده شود:

برگی از خاطرات : عبدالصمد ازهر

۲۰۰۹/۱۲/۲۰

به پیشواز چهل و پنجمین

سالگرد تأسیس ح د خ ا

از کجا تا به کجا؟

از کجا تا به کجا؟

از سربلندی ها و افتخارات، تا سرخورده گی و درمانده گی

چه بودیم؟ چه هستیم؟ چه باید باشیم؟

اواخر تابستان یا اوایل خزان سال ۱۳۴۱ خ (۱۹۶۲ م) بود. تازه پس از ختم تحصیل در فاکولته پولیس قاهره، با توقف های چند روزه در بیروت، دمشق، بغداد، تهران و مشهد، به کشور بازگشتم. دیدار دوباره با دوستان، غنیمتی بود که بازش یافته بودم. آن محافل مترقی چپ گرای سه سال قبل، با مقداری پس و پیشی ها

وجود داشت. از دوستانی چون ببرک جان (به همین نام یادش می‌کردیم، چون هنوز کارمل تخلص نمی‌کرد)، استاد میراکبر (هنوز خیبر تخلص نمی‌کرد)، محمدزی، سلیمان لایق، حبیب الله تژی، حسن ضمیر صافی، سید هاشم صاعد، غلام جیلانی باختری، طاهر بورگی، دستگیر پنجشیری، هادی کریم، قدوس غوربندی، سرور یورش، محمد صدیق روہی، کاظم آہنگ، محمد نعیم (معروف به ملا)، یعقوب کومک، عبدالوہاب صافی، حسن کاکر، حکیم کتوازی، ایوب وردگ، و عده ای دیگر؛ شماری موجود، شماری کم، شماری کم نما و شماری افزون شده بودند، یا بزودی افزون گشتند.

در اثنای یکی از دیدارها با جناب کارمل، ضمن حکایاتی از مصر و کشیدن تصویری از ناسیونالیزم بالندہ عربی تحت قیادت جمال عبدالناصر، و تنگی شرایط برای خیزش نیروهای چپی دران کشور، سوال ضرورت یک تشکل سیاسی در کشور خود مان به پیش کشیده شد. بر سر این موضوع، با کند و کاو شرایط و اوضاع کشور، منطقه و جهان، مباحثه صورت گرفت. در بارہ محافل و شخصیت های مورد نظر تبادل نظر صورت گرفت. از شخصیت ها ای چون میر غلام محمد غبار، محمد صدیق فرهنگ، محمدعلی زہما، میراکبر و عده ای دیگر، نام برده شدند. بر ضرورت ایجاد تماس و تفاهم با اینها وعده ای دیگر، تأکید بعمل آمد. در همین دیدار، تصمیم جناب شان برای آغاز کار در زمینه مشخص گردید.

بزودی با پیش قدمی خود شان، کار درین زمینه در ابتدا با تانی و احتیاط، و سپس با سرعت و همه جانبه، به پیش میرفت. یکی از کارهای مهم و اولی که باید انجام می شد، نزدیک سازی دو یار زندان- ببرک کارمل و میراکبر خیبر- بود، که بنا بر سوء تفاهمی از ہم فاصله گرفته بودند. عده ای از فعالین به این امر اهتمام ورزیدند که نقش اساسی را درین ارتباط سلیمان لایق ادا نمود. با رفع سوء تفاهمات، کار ایجاد تماس ها، نشست های محدود و مباحثات آغاز گردید که روز تا روز گسترده تر شده میرفت. از جمله کسانی که درین ارتباط علاوه بر ببرک کارمل و میراکبر خیبر، زودتر فعال شده بودند، میتوان از سلیمان لایق، ذبیح الله زیارمل، حکیم سروری، شادروان عارف سروری، شادروان مہرالحق قطرہ، شادروان غلام نبی، شادروان قدوس غوربندی، اکرم عثمان، دکتورشاه ولی، و نویسندہ یاد نمود. زمانی که تماس ها و جروبحت های ببرک کارمل و میراکبر خیبر با شخصیت های کلیدی منتج به دستیابی تفاهماتی گردید، کارہمہ جانبہ ایجاد تشکیلات مقدماتی، بمثابہ زیربنا ای برای کارتدارک تدویر کنگرہ مؤسس، آغاز گردید. شخصیت های چون دستگیر پنجشیری، سرور یورش، سلطان علی کشتمند صالح محمد زیری، اسماعیل دانش، شادروان شہرالہ شہپر، نظام الدین تہذیب، عجب خان اطرافی، قیوم بشریار شادروان طاهر بدخشی، عبدالمحمد

درمانگر، شرعی جوزجانی، عبدالوهاب صافی، سیلانی، شادروان ضمیرصافی، شادروان یعقوب کومک، کبیر رنجبر، بصیر رنجبر، سلیم مجاز و جمعی دگر نیز که حافظه ام درین سن و این حالت صحی شاید نتواند در ذکر همه آن نام‌ها امانت دار باشد، درین عرصه فعال بودند. (اما تکمیل این لست ضرور است تا نام کسانی که با شور و شوق انقلابی، در پایه گذاری حزب ما تلاش به خرچ داده بودند، ثبت تاریخ گردد. امید که دوستان دیگر اگر تاکنون به آن نپرداخته باشند، بتوانند این خلا را پر نمایند.) من نمی توانم آن دویدن‌ها، آن شور و شوق‌ها، آن دلهره‌ها، گزارش دادن‌ها، گزارش گرفتن‌ها، دیدو وادیده‌ها، مباحثه‌ها و استدلال کردن‌ها را از یاد ببرم.

این تگ و دوها ادامه داشت، تا رفته رفته راه برای رفتن به کنگره بنیان گذار هموار شده رفت .

با اطلاعاتی که از کمیسیون تسوید قانون اساسی به بیرون سرایت میکرد، این موضوع روشن بود که قانون اساسی آینده نیز، نظامیان را از عرصه سیاست به دور نگه میدارد و اجازه نمیدهد عضویت احزاب و سازمان‌های سیاسی را داشته باشند. با درنظرداشت همین واقعیت، نظامیان باید یکی از سه راه را برمی گزیدند: الف- از سیاست دست می کشیدند.

ب- از اردو مستعفی می شدند.

ج- در داخل اردو به ایجاد تشکیلات مخفی غیر قانونی متوسل می شدند.

ترک اردو، به این دلیل که افسران در همین رشته تحصیل و صرف عمر کرده، کار درین عرصه وسیله نان آوری و معیشت شان بود، وهم به خاطری که مطابق به قوانین نافذ آن وقت، ترک کردن اردو (ارتش و پولیس)، خیلی مشکل و به ساده گی میسر نبود، خارج بحث بود. دست کشیدن از سیاست هم برای کسانی که هوای دگرگونی احوال ابتر کشور و مردم را، از سال‌ها در سر داشته اند و درین راه عملاً قدم‌ها ای برداشته بودند، دشوار و نابجا بود. درین صورت فقط همان راه سومی باقی می ماند که هم غیر قانونی، هم پرخطر وهم فاقد شادباشی از طرف جامعه بود. چنین فعالیت مخفی سازمانی در داخل اردو، به مفهوم توطئه سازمان داده شده علیه دولت تلقی شده میتوانست و اشد مجازات را در قبال داشت. چون این فعالیت‌ها بخاطر مصئون ماندن بایست با اشد محرمیت انجام می پذیرفت، تظاهری در بیرون نداشت. نه فعالین این ساحه بیانیه‌های آتشین و مهیج ایراد کرده میتوانستند، نه کسی برای شان کف میزد، نه نوشته

و انتشارات داشته می‌توانستند و نه در جامعه و نه در درون حزب از ایشان یادی می‌شد. اما بنا به اینکه مجموع منسوبین اردو دران زمان، از لحاظ ذهنی و شعور سیاسی- اجتماعی، آنقدر عقب نگه داشته شده بودند، که برای نسل های کنونی باور کردنش دشوار است (داشتن یا خواندن یک پارچه کاغذ چاپی، حتی اخبار رسمی دولتی، یا حرف زدن در باره هر آنچه که به مسایل اجتماعی یا سیاسی ربط داده شده می‌توانست، جرم تلقی می‌شد)، کار درین عرصه اگر خطیر و مشقت بار بود، بیش از حد لازمی و ضروری بود. این کار نه به این ملحوظ که منسوبین این عرصه برای قیام آماده گردانیده شوند، بلکه به خاطر تنویرو ایجاد شعور سیاسی و اجتماعی، فهم و درک مشکلات کشور و مردم، و بیدار ساختن احساس تلاش برای بیرون رفت از زنده گی رقتباری که هم از نگاه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و هم از نگاه شیوه زنده گی و خدمات اجتماعی، تحت انقیاد سنن، معیارها، شرایط و امکانات قرون وسطائی نگه داشته شده بود؛ یک خدمت میهن پرستانه، انسانی و در عین زمان جداً انقلابی بود. از جانب دیگر در غیر مشروع بودن خود نظام تحمیلی شاهی، شکی وجود نداشت وقوانین موضوعه نیز اجزائی از وسایل تحمیل همان سلطه غیر شرعی بودند.

بالاخره این تصمیم دشوار توسط یک عده محدود گرفته شد و بتاريخ ۲۶ سنبله ۱۳۴۳ اساس "سازمان انقلابی اردو" طی نشستى در گوشه ای از باغ محوطه قصر تاریخی دارالامان، بدون استفاده از قلم و کاغذ، اصلی که بمثابة یکی از اصول زرین مبارزه مخفی تا پایان کارمرعات گردید، گذاشته شد. این سازمان، با در نظر داشت مشکلات و محدودیت های که در برابر آن قرارداداشت، در تربیت یک نسل بالنده انقلابی از افسران قوای زمینی، هوائی و پولیس، مجهز به جهان بینی علمی و فن مبارزه مخفی، خدمات شایانی انجام داد. درین زمینه درنوشته ای تحت عنوان "حقیقت پوشیده مانده یک واقعیت"، به تاریخ ۴ / ۱۱ / ۲۰۰۸ مطالبی نگاشته بودم که در سایت های انترنتی پیام وطن، آینده و ژواک منتشر گردیده بود. محترم ذبیح الله زیارمل عضو هیأت رهبری س.ا.ا. تهیه تفصیلات کامل تر ممکنه درین مورد را زیر کار دارند. برای شان در اکمال این امر مهم، که در روشن ساختن یک بخش در تاریکی مانده جنبش دموکراتیک کشورسهم ارزنده ای خواهد داشت، موفقیت آرزو میکنم.

در عرصه کار و پیکار علنی از زمان تولد جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان، که بعداً نام حزب را گرفت، انکشافات بسیار سریع صورت گرفت .

به تفصیلات این انکشافات که معمولاً از طرف دوستان، وقتاً فوقتاً به آنها پرداخته شده است، نمیروم. اما نمیتوانم از چند رویداد خیلی برجسته طفره روم. برخی ازین رویدادها مثبت و برخی منفی بودند.

از جمله رویدادهای مثبت میتوان از:

- برگزاری کنگره مؤسس و ایجاد تشکیلات سازمان یافته سیاسی با شکل و محتوای که در تاریخ کشور ما سابقه نداشت؛
- انتشار جریده "خلق" ، که غوغای انقلابی را در کشور برپا نمود، که متأسفانه عمرش کوتاه بود و بعد از نشرش شماره دورانساز، رژیم و ارتجاع حاکم نتوانستند ادامه نشرات آنرا تحمل کنند؛
- انتشار جریده "پرچم" ، که هر شماره آن مدرسه ای بود برای آموزش، بسیجی بود برای توده ها و لرزه ای بود در کاخ ستمگران، که آنهم بعد از نشر ۹۹ شماره، مصادره و توقیف گردید.
- سهمگیری فعال و گسترده در مبارزات انتخاباتی و موفق ساختن چهار کاندید، در دوره دوازدهم و یک کاندید در دوره سیزدهم شورای ملی.
- ایجاد سازمان دموکراتیک زنان، تحت رهبری بانوی دلیرانقلابی - دکتورس اناهیتا راتبزاد؛ (۱)
- ایجاد سازمان دموکراتیک جوانان؛
- ایجاد هسته های از اتحادیه های صنفی؛
- سهمگیری فعال و پیش آهنگ در ایجاد اتحادیه محصلین؛
- برپائی اجتماعات و مظاهرات با عظمت و پرحرارت؛
- برپائی مارش های بزرگ، منجمله مارش عظیم تاریخی کارگران تفحصات نفت و گاز شبرغان، که رژیم حاکم را به لرزه آورده بود؛
- وحدت دوباره حزب در سال ۱۳۵۶ خ، که برای صفوف و کادرهای حزب، عبارت بود از تحقق آرزوی دیرین و پیروزی مبارزات درون حزبی شان در جهت نه گفتن به من ها، خود پسندی ها و مقام طلبی ها، اما متأسفانه که در سطح رهبری توأم بود با دودلی ها و دو رویی ها؛
- تحول ششم جدی ۱۳۵۸ خ؛
- برگزاری کنگره دوم ح د خ ا ، تصویب برنامه، اساسنامه و نام نوحزب (حزب وطن)؛
- طرح، تصویب و اعلان مصالحه ملی، با در نظر داشت خواست های جامعه و انکشافات نو در سطح ملی و بین المللی؛

- طرح و تصویب قانون اساسی نو و در معرض تطبیق قرارداد آن؛ و از زمره رویدادهای منفی باید از؛
- فراهم شدن زمینه های منفی مسبب جدا کردن راه و عدم اشتراک میرغلام محمدغبار در کنگره مؤسس حزب. امری که حزب را از رهبری یک شخصیت نامدار آبدیده محروم ساخت.
- انشعاب بزرگ سال ۱۳۴۴ که دو جناح ازهم جداشده، بعداً به نام های خلق و پرچم ، موسوم گشتند؛
- انشعاب دوم ۱۳۴۸، و انشعابات بعدی که در هر دو جناح بزرگ حزب به توالی رخ داد؛ (۲)
- مصادره جراید خلق و پرچم، که حزب را از یک وسیله بسیار زیاد مؤثر تبلیغی و جلب و جذب ، محروم گردانید؛
- ترور میراکبر خیبردرشام ۲۸ حمل ۱۳۵۸؛
- به بیراهه کشانیدن "انقلاب ۷ ثور" و دست کم گرفتن ارتجاع سیاه وطنی و بیرونی وهمدستان و پشتیبانان بین المللی شان؛
- هجوم ارتش سرخ و ماندگار شدن آن. (۳)؛
- مبدل شدن کشورما به میدان زورآزمایی ابر قدرت ها، در به اصطلاح جنگ سرد آنها، که برای ما داغِ داغ و دوزخ تمام بود؛
- کودتای شهنوازتنی؛
- کودتای درون حزبی که منجر به ناکامی پلان صلح ملل متحد، تسلیمی قدرت به ارتجاع سیاه، فروریختن تمام ساختار دولت، درهم شکستن ارتش، پولیس و قوای امنیتی پر قدرت و آبدیده کشور، حاکمیت انارشی و بی قانونی، ویرانی کشور- خاصه شهر کابل، وشهادت، مجروحیت، معلولیت ، دربدری و خاک به سری هزاران باشنده آن شد؛ یا د آور گردید.

به همان پیمان که آن فاکتورهای مثبت، در انکشاف، پویائی، محبوبیت و برجسته گی حزب، مؤثر بودند ، این فاکتورهای منفی نیز به نوبه خود بدترین ضربات را بر پیکر حزب وارد نمودند. اما کاری ترین و سرنوشت سازترین این ضربات، دوتای آنها بودند، که هر دو از درون خود حزب وارد گردیدند:

۱. به بیراهه کشیدن "انقلاب" بعد از قیام نظامی ۷ ثور - عدول از خطوط اساسی مشی حزبی، اتخاذ موضع ماورای افراطی در تطبیق اصلاحات، بدون در نظر داشت سنن، تقالید و ساختار جامعه و ارتکاب جنایاتی که در حق مردم و اعضای حزب روا داشته شد، چنان ضربه کاری را بر هردو- مردم

وحزب - وارد کرد که تمام انواع تلاش های بعدی، نه فاصله ایجاد شده با مردم را و نه دودسته گی درون حزبی را، مرمت نموده نتوانست.

۲. کودتای درون حزبی، یا توفیق توطئه دستوری روسی - ائتلافی (ائتلاف بخشی از رهبری حزب با ائتلاف شمال)، آخرین میخ را بر تابوت جنبش دموکراتیک کشور ما کوبید. آنهای که با وجود فهم این حقیقت که گلیم سوسیالیسم در روسیه برچیده شده بود، هنوز هم فرمان بردند و در دست دولتی که دیگر ادعای همبسته گی انترناسیونالیستی آن، جزء تاریخ شده بود، وسیله قرار گرفتند، صاف و ساده مرتکب خیانت ملی گردیده خودها را به صفت عمال اجنبی ثبت تاریخ نمودند. این لکه سیاه نه با تألیف کتاب های قطور، نه با داستان های تلخ و شیرین و نه با توجیه اتهامات ناروا بر دیگران، شسته شده میتواند.

این بار ناشایست شکست فاجعه بار نهضت دموکراتیک کشور را نه تنها ما، سوگمندان به دوش میکشیم ، بلکه نسلهای آینده نیز محکوم به دوش کشیدن پی آمد های فلاکت بار آن گشته اند.

با در نظر داشت امراض مزمن درون حزبی ما، مطمئناً عده ای با مطالعه این سطور، برچسپ نجیبیست را بر من میزنند. چنین برچسپ ها به شأن من نمی خوانند و آنرا از بیخ و بن رد نموده واضح می سازم که هر کدام از رهبران حزب را احترام داشته ام و هر کردار و موضعگیری هر کدام شان را که مفید، منطقی و به نفع حزب و جنبش بوده، تأیید ویاری رسانیده ام. با هر آنچه موافق نبوده ام، آنرا روبرو و در تنهائی با او در میان گذاشته ام و هیچگاه درخفا یا قفا و بر سبک معتادین فرکسیون بازی، پسگویی نکرده ام. همین خصلت انتقادی و صراحت لهجه، سبب آن هم می شد که مرا - به فحواي هر که با ما نیست از ما نیست - مربوط به گروه یا فرکسیون عینی یا خیالی خود قرار دهند. برچسپ های خیبریست، کارملسیت، نجیبیست، انتی سوبیتیست، ضد خلقی و امثال آن را بر من روا داشته اند. ولی با تمام صداقت اظهار میدارم که من بامواضع سازنده همه بوده ام و با هیچ کس مشخصی در تباری نبوده ام. من به این عقیده ام که هر انسان، منجمله رهبران سیاسی، هم جوانب مثبت و هم جوانب منفی، هم نقاط قوی و هم نقاط ضعیف میداشته باشند. هر کدام از رهبران ما، در مقطع معین تاریخ کارو پیکار سیاسی، کارهای بس بزرگ و حتی دورانسازرا انجام داده اند، اما در یک مقطع دیگر مرتکب اشتباهات بزرگی هم گردیده اند. (۴)

کیش شخصیت، نه رهبران را می زبید و نه پیروان را. اینان هم با خود و هم با جنبش جفا میکنند. برای اجتناب از گمراهی لازمست نقادانه فکر کرد و از تابعیت کورکورانه نفرت داشت. آنانی که از تره کی یا امین، از کارمل یا نجیب، از خیبریا هرکس دیگر بُت می سازند و برای توجیه پرستش خود از مردانه گی، وفاداری یک دنده گی، افغانیت و غیرت سخن میزنند، باید مد نظر داشته باشند که داشتن تعلقات عاطفی شخصی بنا بر همین سجایای یادشده، قابل ستایش است تا زمانی که مانع تفکر مستقلانه، قضاوت آزاد و آموختن از گذشته دور و نزدیک و جریانات روزمره در کشور و جهان نگردد. همچنان حُب و بُغظ ها نباید انسان را- آنهم انسانی را که ادعای چیزفهمی، جهان بینی نوین و مبارزه بخاطر رنج های بیکران خلق های ستم دیده و رنج کشیده میکند، به جایی بکشاند که به نتایج خلاف آنچه مدعی آنست بانجامد.

آنانی که از مارکس و یا هر تئوریسن و فیلسوفی کورکورانه پیروی میکنند، بُت پرستان کوراند. اما آنهایی که تئوری ها و نظریات آنها را نقادانه هضم میکنند شایان تقدیراند.

یک بخش قابل ملاحظه اعضای حزب، با تغییراتی که در پولنوم هجدهم در رهبری حزب واقع گردید، موافق نبودند. بلندکردن صدای اعتراض و دادن رأی مخالف، حق هر فرد است. این در دموکراسی درون حزبی (که متأسفانه همواره فاقد آن بوده ایم) یک اصل پذیرفته شده است. اما زمانی که کسی در اقلیت قرارمیگیرد، تا زمانی که نتوانسته است از طریق اصولی و دموکراتیک رأی برنده بیاورد، یا نظر خود را بر کرسی نشاند، مکلف به تابعیت فیصله اکثریت میباشد. من تمام آنهای را که با سیاست ها یا طرحهای معین دکتور نجیب الله، منجمله - طرح مصالحه ملی - موافق نبوده و در جلسات رأیدهی بنا بر دلایلی که نزد شان معقول پنداشته می شد علیه آن رأی داده باشند، کاملاً حق بجانب دانسته این ابراز رأی را حق قانونی شان میدانم. اما بعد از تصویب، منطقیاً باید در جهت پیاده کردن آن کار نموده باشند. ولی بودند کسانی که هم درتصامیم پولنوم هجدهم و هم بعداً در طرح جزئیات و کار توضیحی و تبلیغی مصالحه ملی در زمره فعال ترین ها بودند، اما پسانها سروکله شان در جمله مخالفین خیلی فعال هویدا گردید. آنها حق داشتند دلایل مخالفت خود را از طریق اصولی بارها طرح نمایند و برآن طالب رأیگیری شوند، که چنین نکردند. بازهم اگر این همه بخاطر صلح و رستگاری مردم به کار گرفته می شد، شاید امروز توجیهی می داشت، که ندارد.

واقعیت روشن قضیه اینست که هم تدویر کننده گان پلنوم و هم مؤیدین فیصله های آن، به اجرای دستور پرداختند، که با تأسف موجب بروز دو دسته گی در حزب گردید، و آن مؤیدینی که پسان در مخالفت قرار

گرفتند، نیز به اجرای دستور پرداختند. در هر حالت مانند همیشه "سرکار زمان"، که منافع ملی خودش تقدم داشت، پلان هایش را با مهر و برچسپ سوویتیزم و انترناسیونالیزم، تطبیق کرده رفت.

کنگره دوم حزب، که برای قریب دو نیم دهه انتظار آنرا کشیده بودیم، بالاخره در سرطان ۱۳۶۹ خ درچنان مقطعی از زمان دایر گردید، که بنا بر تغییرات بزرگی که در صحنه درونی و جهانی رخ داده بود، ضرورت آن به شدت مطرح بود. (۵)

تصامیم اتخاذ شده در مورد تجدید نظر بر برنامه و اساسنامه، پیش کشیدن پروگرام ها و سیاست های نو، انتخاب نام نو برای حزب، و غیره در مطابقت با شرایط وقت و سیاست مصالحه ملی، تلاش بجا و منطقی بود برای یافتن پایگاهی در جامعه و باز ستانیدن رهبری آن، که حزب ما متأسفانه بعد از تحول ۷ ثور، بنا بر دلایل معلوم، آنرا از دست داده بود.

حزب وطن، استحاله حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ادامه آن است. ما نه میتوانیم اینها را دو حزب یا دو جناح یک حزب بدانیم. افتخارات و شرمساری ها، خوبی ها و بدی ها، خیزها و افت ها، دست آوردها و باختن ها، پیش روی ها و عقب روی ها، رهبران و پیروان، همه مربوط به همان یک حزب اند که در ابتدا ح د خ ا، و سپس حزب وطن نامیدیمش. حزب ما به هردو نام در خدمت خلق و وطن قرار داشته است.

اگر از محاسن نجیب یاد میکنیم و از دست آوردهایش در یک مقطع معین زمانی، صحبت میکنیم، بدین معنی نیست که او ضعف ها و خلاهای جدی نداشته است. این بدین معنی هم نیست که او را در برابر کارمل قرار میدهیم. اگر کارمل با آن سابقه مبارزه و طی کردن مدرسه زندان، نام و شهرت در جامعه، دانش گسترده از سیاست و جهان بینی علمی، استعداد خارق العاده در مباحثه و نفوذ در شنونده، توانائی عالی نطق و بیان و قدرت عالی رهبری و سازماندهی نبود، شاید این حزب با همین نوع برنامه و خصوصیات در همان برهه زمانی به وجود نمی آمد. اگر آن نطق های آتشین درون و بیرون پالمان، اگر آن مضامین و رهنمودهای داهیانه او در جراید خلق و پرچم و اگر آن سوق و اداره و سازماندهی حزب توسط او نبود، آنهمه شهرت، محبوبیت و موفقیت نصیب حزب شده نمیتوانست.

دروازه انتقاد سالم و سازنده، اما نه فحش و بهتان، بایست در مورد هریک از مراحل این حزب واحد گشوده باشد. آنانی که جز این میکنند، و صرفاً روی بنیاد نجیب دشمنی یا کارمل دشمنی، خیبر دشمنی یا تره

کی دشمنی، ناسزاگوئی و یا دوسیه سازی میکنند، با حزب، با نهضت و با مردم خود جفا میکنند و آب به آسیاب دشمنان میریزند. آنها ی که بنا به اعتقاد بر دوگانه گی، ویا هر عامل دیگر دست به اعمالی که منجر به سقوط دولت دکتور نجیب گردید، دست بردند، بزرگترین فاجعه را آفریدند.

اینکه نجیب خوب بود یا بد، درینجا مورد بحث ما نیست. آنچه جداً مطرح بحث است حزب است، جنبش دموکراتیک عدالت پسند کشوراست، صلح و سلامتی جامعه و پیشرفت و اعتلای آن است. از لحاظ شخصی بدترین پیش آمد را با من، نجیب داشته است. اما ابتکار او در بسیج حزب و سازمان های موجود آن زمان به دفاع مستقلانه، قومانده با شهامت، قاطعیت ودقت او در سوق و اداره قوای مسلح و مدیریت با کفایت او در تنظیم حیات ملکی و خدمات عامه، و تلاش خسته گی ناپذیرش بخاطر دست یابی به صلح، بدون شک قابل تحسین است. درآن مقطع زمانی که کشور در آتش جنگ می سوخت؛ دولت وقت شوروی نیز قسماً بعلت ناتوانی و قسماً بخاطر منافع دراز مدتش، دست از پشتیبانی دولت ما کشیده بود؛ از برهان الدین ربانی پذیرائی و با او داخل معامله گردیده، جریان کمک هایش را بر ما قطع کرده بود؛ تلاش های مصالحه ملی هم به نقطه ای رسیده بود که بالاخره با پذیرش پلان ملل متحد از طرف جوانب ذید خل، یک حل مسالمت آمیز در شرف وقوع بود؛ در چنین لحظه ای خنجری که از عقب نجیب را نه، بلکه حزب را، جنبش دموکراتیک را، دولت را، و ملت افغان را نشانه گرفت چنان فاجعه ای آفرید که مثالش در تاریخ نبوده و هنوز که هنوز است این فاجعه به پهنا و گسترشش می افزاید.

آیا آنها ی که در صدد براندازی نجیب برآمدند، از پی آمدهای خطرناک اقدامات شان آگاهی نداشتند؟ آیا فاجعه ای را که نجیب داهیانہ پیش بینی میکرد و از آن برحذر میداشت، نا شنیده انگاشتند؟ آیا آنقدر در نجیب دشمنی غرق شده بودند و آنقدر فرمانبردار "دوستان دیروزی" بودند که حزب، دولت، قوای مسلح، ده ها سازمان مردمی، انسان های باسرف این سرزمین وشیرازه حیات سیاسی- اجتماعی- اقتصادی- فرهنگی آنرا بخاطر آن قربان کردند؟! آیا هنوز هم بر صحت کارنامه های شان اصرار داشته اشتباه را نمی پذیرند و در صد د عذرخواهی از حزب شان و جامعه شان نیستند؟!

اگر مبارزات و دست آوردها ازتأسیس حزب تا ۷ ثور، اگر پیکار ضد ارتجاع و مداخله اجنبی در بعد ازآن، و اگر دوران دفاع مستقلانه بعد از برآمدن ارتش شوروی، از افتخارات وسربلندی های همه ما میباشند؛ این اعمال ضد مردم، حزب و دولت و تسلیمی کشور به ارتجاع سیاه، بدون شک از شرمساری ها و سرافکنده

گی های ماندگار عاملین آنها شمرده می شوند؛ که این شرمساری به نحوی از انحا به همه ما سرایت میکند. پی آمدهای آن همان سرخورده گی ها و درمانده گی ها، بلاتکلیفی ها، فاصله گرفتن ها از اصول زرین اعتقاد به انسان و مردم، خزیدن در پوستین زبان، قوم، منطقه و حتی مذهب، پناه بردن به موضع گیری های گروهی و ایجاد تشکل های جداگانه که عملاً وسیله انقسام و تشتت آن حزب واحد سرتاسری پر افتخار ما و دوری از موضع یونیورسال یک کشور، یک مردم، یک آرمان، گردیده اند، می باشند.

درین نبشته به صورت موجز از سربلندی ها و افتخارات تا سرخورده گی و درمانده گی سفر کردیم. از چه بودیم؟ و چه هستیم؟ اندکی حرف زدیم. اما بیایید مهمترین حرف را بزنیم و آن اینکه: بعد ازین چه خواهیم بود؟ یا چه باید باشیم؟

من درینجا به خاطر جلوگیری از طوالت کلام، نمیخواهم به تحلیل اوضاع در کشور، منطقه و جهان، و یا به پیمانۀ بدبختی، زبونی و بیچاره گی مردم خود که بارها و با دقت تمام از سوی دوستان و قلم بدستان دیگر، صورت گرفته است بپردازم. صرفاً به دهل و سرنای امریکا و متحدین، در مورد نیات نیک و دست آوردهای شان، و به فاجعۀ انتخابات اخیر، اشاراتی میکنم:

نیروهای نظامی- سیاسی مسلط در افغانستان، برای مردم کشورهای شان، و برای جهانیان چنان نغاره میزنند که اینها اند که دل سوختانده (ملتی را که خود پارچه کرده اند) ملت سازی میکنند (تازه اوباما ازین ادعا پا کشیده و گفته است ما در صدد ملت سازی نیستیم)، دموکراسی غربی را پیاده میکنند و اقتصاد بازار آزاد را ترویج می نمایند. در حالیکه: بجای ساختن ملت واحد، با استفاده از هر فرصت به شمول انتخابات، درزهای وحدت ملی را گشاده تر ساخته اند.

با وداع با عدالت و حمایت از جنگ سالاران جبار در مرکز، ولایات و اطراف کشور، تقلب در انتخابات و تحمیل یک نتیجۀ من درآورد بجای به محاکمه کشانیدن هر دو جانب متقلب، چشم پوشی از رشوت، اختلاس (تازه درین ارتباط سروصدا راه انداخته اند) و انواع چور و چپاول، نقض سیستماتیک حقوق زنان و اطفال، محکومیت های بیشرمانۀ ژورنالیستان و نویسندگان حتی با اتهامات جعلی مذهبی، فقدان آزادی وجدان و نقض آشکار حقوق و آزادی های انسانی؛ تعبیر جدیدی را از دموکراسی در اذهان مردم جاگزین ساخته اند.

با دادن خودمختاری فعال مایشائی به شماری از تاجران دلال، گشوده ماندن بازار روی امتعه استهلاکی خارجی، از نظراندازی ایجاد زیرساخت های تولیدی (صنعتی و زراعتی) و خدماتی، عدم حمایه صنایع کوچک نوبنیاد، آزاد گذاشتن دست غاصبین زمین های دولتی و معادن، و تسلط مافیای مواد مخدر (بدون شک با همیاری بیرونی ها)، بیکاری های مزمن روزافزون، ورشکسته گی رو به صعود اقتصاد خانواده و در مجموع اقتصاد کشور و جلوگیری از مداخله و یا سهم گیری دولت در پروسه ساختمان اقتصادی، و با انواع اقدامات دیگر؛ همان "اقتصاد بازار آزاد موعود" را به ارمغان آوردند. هشت سال از موجودیت "جامعه بین المللی" (?) با تبلیغات مصارف ده ها میلیارد دالری در بازسازی کشور میگذرد، کشور ما نه تنها هنوز فاقد منابع انرژی خودی، فاقد صنایع خودی و فاقد سیستم آبیاری و زراعت باقی مانده، بلکه درین بخش ها تا کنون تهدابی هم گذاشته نشده است.

از اشغال نظامی کشور که تحت پوشش قلع و قمع القاعده و طالبان در سال ۲۰۰۱م برکشور ما تاختند، هشت سال میگذرد. تا کنون نه تنها آنها را از بین نبرده اند، بلکه با بمباردها و عملیات غلط، کشتن ها و بستن ها، به شکنجه گاه های گوانتانامو و بگرام فرستادن ها، تلاشی های توأم با هتک حرمت، مشروعیت دادن به حاکمیت تفنگ سالاران و جبارانی که مردم را از هست و بود مادی، معنوی و حیاتی ساقط کرده اند و یأس مردم از امید خامی که به "جامعه بین المللی" و "جهان متمدن" در یاری شان برای رهائی از آن آدمخواران بسته بودند، با فرو گذاشت معضل بیکاری و بی نانی و دریک کلمه با بیچاره ساختن مردم؛ روی طالبان را سفید گردانیده باعث تقویت آنها گردیدند.

به فاجعه انتخابات بنگرید! ببینید مردم در انتخاب رئیس جمهور کشور، تا چه اندازه بیچاره شده بودند. آنها می با یست از میان دو تیم منفور و مردود، که پاشنه انواع ستم و جنایات شان را پیوسته بر گلوی خویش احساس کرده بودند، یکی را به ریاست "جمهوری اسلامی افغانستان" برمی گزیدند. توجه کنید به بازی های قبل از انتخابات: آن شمار کاندیدها را بنگرید! آن سطوح دانش را ملاحظه کنید! آن پلاتفرم های انتخاباتی را نظر کنید! زهی شرمساری! چنین به نظر میرسد که قدرتمندان با پشتیبانی حامیان بیرونی شان، با چنین زمینه سازی های سهل برای کاندید شدن (چه در نصوص قانونی و چه در عملیه موقع دهی) ، مردم ما را در انظار جهانیان ذلیل، بی دانش و بی فرهنگ جلوه داده، نمایش میدهند که گویا درین کشور انسان بدرد بخوری وجود ندارد و صرفاً خود این کفن کشان قدیم در میان این قماش کاندیدان، یک سروگردن بالاتر اند. دو سه کاندیدی که با داشتن سطح بالای علمی دارای پلاتفرم های کم و بیش سازنده

بودند، بنا به نداشتن پشتیبانی تشکیلاتی وسیع سراسری و فقدان منابع مالی، در پهلوی عامل تخطی و تقلب، موفقیت به دست آورده نتوانستند و نه میتوانستند. (۶)

با ذکر این مختصر، برمیگردیم به این پرسش که چه خواهیم بود یا چه باید باشیم. هم‌زمان ما که همواره ادعا داشته‌اند که گل‌های سرسبد جامعه خود بودند، و بدون شک که بودند، باید ثابت کنند که هنوز هم همان گل‌های سرسبد جامعه‌اند. این بدان معنی است که همان وجدان‌های دیروزی مملو از صفا، رفاقت و همبسته‌گی باهمی و بالاتر از همه همبسته‌گی با مردم کشور بدون تبعیض جنس، قوم، زبان، منطقه و مذهب را در خود زنده فعال نگه دارند؛ با آن شرافتی که در تاروپود فرد فرد این هم‌زمان وجود دارد و در زنده‌گی سیاسی دیروز خود با وقف و فداکاری آنرا به نمایش گذاشته و امروز بر آن افتخار میکنند، با یک عزم راسخ با تمام فاکتورهای جداسازنده و در تعارض قراردهنده از قبیل سرنوشت جنبش را در قمار وفاداری به رهبران و شخصیت‌های معین گذاشتن، پناه بردن به سمت، قوم، زبان و مذهب معین که بدون شک مولود همان سرگیچه و بلا تکلیفی ناشی از سقوط و شکست حزب - دولت و جنبش دموکراتیک بود، انزجارها و بدبینی‌های زائیده از انتساب به فرکسیون‌ها و گروه‌های معین، شرمساری از پشتیبانی کج اندیشان و کجروانی که باعث سقوط حزب و دولت و فجایع زائیده از آن گردیدند، و همچنان مایوسیت و عزلت‌گزینی، وداع گویند؛ از یک حزبی که در جریان پراتیک مبارزه و بنا به اقتضای زمان و شرایط، استحاله نمود (اگر بکار برد این اصطلاح بیولوژیک بجا باشد) و بر برنامه و نامش تجدید نظر کرد، دو حزب نسازند و جفاکارانه آنرا به حزب کارمل و حزب نجیب انقسام نه بخشند؛

دست‌آنانی را که فاجعه آفریدند و دیگر نه در جامعه و نه در حزب رو دارند، آنان را که تحت عناوین زبان، سمت، قوم و مذهب در تلاش جداکردن افراد یا بخش‌های از پیکر حزب افتاده‌اند، و آنان را که بخاطر قراردادن خویش در مقام رهبری (حتی از یک گروه)، در مقابل وحدت مجدد حزب، سنگ اندازی میکنند، از سر خود کوتاه سازند. آن‌های را که در لحظات بسیار حساس و سرنوشت‌ساز کشور، جفاکارانه راه خود را از راه حزب جداساخته تا سطح نزول به سکت لغزیده بودند، و از مدتی باز در تلاش بدست آوردن جای پا، و حتی رهبری آن هستند، با مشت آهنین دوباره به سکت شان فرستاده، بر سر جای شان بنشانند.

شادروان کارمل، در آن روزگاران اولیه کاروپیکار، وقتی موضوع جدیی را مطرح میکرد، و در و جنات طرف مقابل علایم تردد را مشاهده می‌نمود، توصیه میکرد: رفیق! برو در تنهائی یک گیلان چای برایت درست

کرده درمقابلت بگذار، یکدانه سگرت هم روشن کن، و کلاهت را درمقابلت گذاشته با اعصاب آرام و خاطر جمع، بر تمام جوانب قضیه غور و اندیشه کن، و تصمیم بگیر!

تصور میکنم جروبحت های دستجمعی - جای که هر کدام ما درپره گیرمانده و از موضعگیری گروپ یا فرکسیون خود حمایت مان را اعلام کرده ایم، به اندازه کافی صورت گرفته است. تبادلۀ دشنام و دوسیه سازی نیز به پیمانۀ بیش از کفایت و در سطح خیلی پایانتز از مقام ما وشما، بعمل آمده است. ازخود قهرمان تراشی، تحقیرهمسنگران دیروز و تکرار اتهامات بی پایه دشمنان، هم انجام یافته است. حال وقت آن رسیده که همین توصیه کارمل را که در تنهائی نشسته با کلاه خود مشورت کنیم، به کار گیریم. مشروط به اینکه در لحظات این اندیشیدن، حُب و بُغظ خودرا کنار گذاشته، مصمم باشیم راه درست را - راهی که ما را از قالب ها و میله های آهنینی که به دور خود کشیده ایم ویا به دور ما کشیده اند، رهائی بخشیده، به نزدیکی و وحدت با همزمان دیروزی برساند و بار دیگر مارا این افتخار نصیب گرداند که با غرور و سربلندی، درتکاپوی نجات مردم از انواع و اقسام مظالم و مصایب قرار گیریم و یگانه گی از هم گسیخته این ملت را به زور و توانائی حزب سراسری که مانند گذشته های دور، مرز منطقوی، اتنیکی، زبانی و مذهبی نه می شناخت، بار دیگر تأمین کنیم. با سینۀ فراخ و از خودگذری، راه را برای سپردن رهبری به کادرهای جوان و با انرژی هموار نمائیم.

هستند کسانی که اصلاً میل اشتراک در از سرگیری مبارزات را ندارند، و این تمایل را پنهان میدارند. اینان در محافل و گردهم آئی ها اشتراک میکنند، جروبحت به راه می اندازند، بیانیه ها میدهند، اما به نحوی از انحا، حضوری یا غیابی، جلو پیشرفت امور را میگیرند. به چنین دوستان باید یادآور گردید که ادامه یا ترک صف مبارزه، حق شخصی هرفرد است. هیچکس کسی را نه مجبور و نه ملامت کرده میتواند. هرگاه ایشان با شهامت اخلاقی از ادامه کارسیاسی معذرت بخواهند، مقام لایق احترام شان بصفتمسنگر دیروز نزد دوستان ماندگار خواهد بود. خوشبختانه داریم دوستانی واقعیت گرا را که با حفظ افتخار بر گذشته، اعلام کرده اند که بنا بر دلایلی، تمایلی به ادامه مبارزه ندارند.

این دعوت به یگانه گی، نه بدین معنی است که بار دیگر در همان لاک متحجر بخزیم، به دور خود قلعه آهنین ایجاد و از جامعه و دیگر نیروهای دموکرات و تحول طلب، فاصله گرفته خود را عقل کل بدانیم و خود را در موضعی قرار دهیم که هرکه با ما نیست ازما نیست؛ دروازه را بروی دگرانیشان، منشعبین

دیروز، یا اصحاب عقاید متفاوت، ببندیم؛ و یا خود از درآمدن به درهای دیگر هراسان باشیم. آن زمان، که جز افکار خودما، جزیانیه های خودما، جز کتاب های مکتب خود ما، از دیگران را نه می پسندیدیم و حتماً رد میکردیم، جزء تاریخ شده است. شرایط در افغانستان و در جهان درین چهل و پنج سال از زمان تأسیس ح د خ ا، خیلی زیاد تغییر کرده است. باچشم باز و گوش شنوا به نظریات دیگران، ولی با در نظر داشت منافع مردم محروم کوچه و ده، کوه و بیابان، کارخانه و مزرعه، بایست فعالانه با مجموع جنبش درامیخت.

راه برای رسیدن به آن هدف نهایی که جهان بینی علمی در برابر جوامع انسانی قرار داده است، طولانی است. هرگاه بخاطر هدف ستراتیژیک دور، اهداف نزدیک را قربان میکنیم، واضحاً خطا میکنیم. اگر این درست است که آرزومندی ما ایجاد یک حزب واحد قوی و سراسری است، یقیناً چنین حزبی برای اروپا نه بلکه برای افغانستان مورد نظر خواهد بود. این حزب باید در داخل افغانستان رسماً و علناً در خدمت مردم قرار گیرد و خود را در جامعه مطرح ساخته بتواند. پیش کشیدن آن گونه برنامه ها، مقوله ها و شعارها که روان اجتماعی با آنها سازش ندارد، مانع فعالیت و مطرح شدن حزب در داخل کشور میگردد.

در اوضاع و احوالی که ارتجاع سیاه با حمایت خارجی بر کشور مسلط میباشد، وظیفه اساسی این است که با کار و پیکار سیاسی وسیع و پیگیر، ارتجاع حاکم مجبور به عقب نشینی ها و دادن امتیازها بنفع مردم زحمتکش ما که سخت درمانده و بی دادرس مانده اند، گردانیده شود و با عقب راندن های پی در پی بالاخره از صحنه سیاسی بیرون ساخته شود. هر دست آوردی که از رنج های مردم زحمتکش ما کاسته بتواند، از یکسو قدمی خواهد بود در جهت کوتاه تر ساختن طریق بسوی اهداف دراز مدت و ستراتیژیک، و از سوی دیگر وسیله ای خواهد بود در سمت راهیابی در دل های جمعیت های ملیونی زحمتکش و رنج کشیده.

فراموش نکنید که ما در تاریخ، باز آستن است. اینکه این بار چه میزاید هنوز جنس، شکل و فورم این جنین مشخص نیست. آنچه به یقین میتوان گفت اینست که این مولود تازه نسبت به مادرش متکاملتر و مترقی تر خواهد بود. بعد از ناکامی تجربه انقلاب های سوسیالیستی در یک یا چند کشوری که دارای درجات متفاوتی از رشد اقتصادی- اجتماعی، بودند و پیشرفته ترین شان هم به پخته گی کامل سرمایه داری نرسیده بود (۷)، اینک سیستم جهانی سرمایه داری که در این مرحله بالائی تکامل خود، امپراطوری مالی جهانی (گلوبال) را در اختیار دارد، و کنسرن ها و شرکت های چندین ملیتی آن چنان بی جلوگشته

اند، که نه مرزهای ملی را می شناسد و نه حاکمیت حکومت های خودی را، خاصه در سالهای اخیر، در دوران گلوبالیزاسیون، چنان بی جلو تاخت که خود را به کناره های پرتگاه رسانید. بحرانی که از آغاز این بی جلوی نطفه گرفت و انکشاف کرد، با وجود تلاشها برای پوشیده نگهداری آن بویژه در طول سال ۲۰۰۷، بالاخره در سال ۲۰۰۸، با سقوط و افلاس بزرگترین بانک ها، کنسرن ها و بیمه ها، با تمام قوت از پرده افتاد و مجبور به اعتراف بر این بحران عمیق شدند. اگر تناسب انکشافات تکنالوژیکی و امکانات موجود در دوران دو بحران بزرگ سرمایه داری را در نظر داشته باشیم، این بحران، بسیار شدیدتر و وسیعتر از بحران معروف اوایل سال های سی میلادی، میباشد. دولت های کشورهای پیشرفته سرمایه داری در تمام جهان، مجبور شدند برخلاف اصول مقدس سرمایه داری، دست به مداخله و حتی ملی سازی (کاری که آنرا بحیث یک خصیصه نادرست سوسیالیزم، همواره تقبیح میکردند) بزنند. حتی جورج بوش، با تمام ضدیت با این نوع اقدام و فریادهای که علیه آن برآورد، مجبور به توسل به آن شد. با آنکه هر روز از خاتمه بحران حرف زده میروند ولی شاخص بیکاری و کسر بودجه هنوز رو به بالاست و شاخص عمومی تولید و صادرات هنوز هم رو به افت میباشد. پروسه افلاس بانکها هنوز ادامه دارد. در دو هفته پیش، سه صدوسی و چندمین بانک امریکا اعلان افلاس نمود. ایشان از مؤقتی بودن تدابیر اتخاذ شده از جانب دولت، صحبت میکنند. بگذار هر چه میخواهند، بگویند. واقعیت قضیه اینست که عمر بورژوازی لیبرال دیرپا نیست. پروسه تغییر و گذار به دورانی نو آغاز گردیده است. مدتی که این انباشت تغییرات کمی تا گذار به تحول کیفی، در بر میگردد، اگر بحساب عمر یک نسل دراز به نظر آید، بحساب عمر تاریخ، با وجود تلاش های مذبحخانه سیستم جهانی سرمایه داری بخاطر طولانی ساختن عمرش، خیلی کوتاه خواهد بود. تند باد حرکت تاریخ چنان سرعت تعجیلی بخود گرفته است، که باورکردنش مشکل است.

توسل به جنگ - در عراق و افغانستان - نتوانست جلو بحران را بگیرد. دوران توسل به جنگهای بزرگ جهانی بخاطر غلبه بر بحران اقتصادی، گذشته است زیرا با دسترسی کشورهای متعدد به اسلحه هستوی، خود مشتعل کننده گان جنگ نیز از تباهی در امان بوده نمیتوانند.

بحران دیگری که آن هم مولود بی لگامی سرمایه داری جهان خواراست، به تندی می تازد، و آن عبارت از تباهی محیط زیست آدمیان است که به سرعت سلامت جسمی شان را، آب شان را، غذای شان را و زمین زیر پای شان را از ایشان میگیرد. مسئولیت کامل این فاجعه نیز بدون شک به دوش همین سیستم جهانی است که در آن تمام منابع و وسایل طبیعی بهزیستی انسان و همچنان ارزش های والای انسانی، فدای سود

سرمایه میگردند. این پدیده نیز گلوبال است و تر و خشک را میسوزاند و همین خصیصه، سرمایه داری را بعد از ناکامی مقاومت و تذبذب، مجبور به عقب نشینی های ساخته می‌رود.

بهرحال قصد من از تذکر این آبستنی تاریخ این بود که مجموع جهان در آستانه دگرگونی های جذری قرار دارد و بایست با شناخت دقیق از جامعه خود، منطقه خود، از سیستم گلوبال و از تغییرات و تحولاتی که با تندی تمام، هر روز و هر سال در شرف وقوع است، موضع خود را مشخص نموده، از درون این جریان، نه از بیرون آن، سیرحوادث و انکشافات را به نفع زحمتکشان و محرومین جامعه تغییر دهیم. با در نظر داشت همین واقعیت های جهانی، و همچنان واقعیت انکشاف نیافته گی کشور خودما، در جهت انکشاف قدم برداریم. لاجرم با سرمایه داری، که برای جامعه ما یک دوران مترقی است، به پیش رویم و آنرا با تمام توان توسعه داده به مدارج عالی انکشاف برسانیم. تمام امکانات دولتی، خصوصی، کوپراتیفی، خارجی و مختلط به کار گرفته شوند و جامعه، از بالا ناظر و باز دارنده بی لگامی های بازار باشد.

در چنین حالت صرفاً یک سازمان یگانه سراسری، و یقیناً با برنامه و نامی که از نو طرف تأیید قرار خواهد گرفت، میتواند به انجام این رسالت بزرگ پردازد. چنین سازمانی مرکز جذب نیروهای دیگر دموکرات و ترقیخواه قرار خواهد گرفت. با استفاده از تجارب سازمانی گذشته بزودی استحکام و گسترش یافته، در دلها جا پیدا نموده و بر سیرجریانات و حوادث کشوری در جهت منافع قاطبه مردم زحمتکش و تهید ست ، تأثیرات خود را وارد کرده خواهد رفت.

به امید تحقق آرمان بازیابی حزب واحد سراسری و مطرح بودن آن در صحنه سیاسی کشور!

به امیدی که بزودی در زنده گی، شاهد این رویداد باشم!

۱. این شخصیت دانشمند از خود گذر باوقف، که قامت و گردن رسایش نمایانگر سربلندی و غرور انقلابی بود، و طنین نافذ صدایش در بیانیه های آتشین، بر دلها می نشست و در مغزها نفوذ میکرد. در عین حال انسان متواضع و برهر فرد سازمانش و بر هر عضو حزب مادروار مهربان بود و است. عمرش دراز و صحتش کامل باد!

۲. وجوه مشترک درونی گروه های منشعب، عبارت بود از انتساب شان به منطقه، سمت، زبان و آنچه "ملیت" خوانده می شد. برخ بزرگی از توان حزب مصروف حمله و دفاع ذات البینی گردید. چون این جدائی ها و تبلیغات منفی علیه همدیگر، دلیل موجهی برای اقناع عامه مردم نداشت، باعث بی اعتباری جناح های بزرگ و کوچک حزب و بی آبرویی رهبران متهم به خودخواهی، در جامعه وحتى در میان صفوف حزبی گردید. هرکدام از جناح ها و گروه های منشعب شده، در تلاش تثبیت خود در سطح بین المللی از طریق چپ نمائی و سرخ نمائی به مسابقه پرداختند - عملی که باعث گردید در سطح ملی و بین المللی تاپه سرخ کمونیستی بخورند و به اعتبارشان در جامعه صدمه سنگین وارد گردیده، بنام کمونیست و کافر تجرید گردند. دست پر قدرت ظاهراً غیر محسوسی در عقب وقوع انشعاب بزرگ و سپس انشعابات ثانوی، قرار داشت، که از یکسو کنترلش را برین حزب چند پارچه آسان می ساخت و از سوی دیگر زمینه را برای پیاده ساختن آلترناتیف های بعدی از قبل پلان شده، مهیا می گردانید. (در بهم اندازی نورمحمد تره کی و حفیظالله امین؛ دردویی اندازی میان ببرک کارمل و دکتور نجیب الله؛ در تلاش جدا کردن شمال کشور از جنوب آن؛ در مبادرت تنی به کودتای ناکام علیه دولت نجیب الله؛ در کودتای آخر درون حزبی که منجر به ناکام ساختن پلان صلح ملل متحد و تسلیمی قدرت به ارتجاع سیاه گردید؛ و ده ها مورد دیگر؛ دست این قدرت "دوست" آشکارا نمایان است .

این هجوم اگر مردم را از مصیبت حفیظالله امین رهائی بخشید با ماندگار شدن و در دست گرفتن سکان نظامی- اداری عملاً در مقام یک کشور اشغالگر قرار گرفت. این وضع از یکسوی باعث تشدید تبلیغات و ارتقای مداخلات خارجی قبلاً آغاز شده، به سطح جنگ تمام عیار اعلان نشده گردید و از سوی دیگر باعث دسته پیدا کردن تیرسوداگران دین، انشعال احساسات ملی- مذهبی، و ایجاد شکوک در مورد حزب و دولت گردید. حضور این ارتش، تمام کمک های اقتصادی و فرهنگی شوروی را تحت سایه قرارداد داده بود.

اگر با چشم پوشی از کاستی ها و اشتباهات شان، حرفه ای در مورد رهبران داشته باشیم، به خصوصیات ذیل میتوان اشاره نمود:

ببرک کارمل - در توضیح جهان بینی علمی، پخش آگاهی سیاسی و تنویر راه و روش مبارزه، چه بوسیله گفتار، چه بوسیله نوشتار، خدمات بزرگی انجام داد. همچنین از قدرت عالی نطق و بیان، مهارت

سازماندهی، هوشیاری سیاسی و توان عالی رهبری، برخوردار بود. از آغاز حیات سیاسی و خاصه در دوره ده ساله دموکراسی سلطنتی، با ایراد بیانیه‌ها از عقب تریبیون پارلمان و در مظاهرات و اجتماعات و همچنان با پخش رهنمودها و اندیشه‌هایش در جراید خلق و پرچم و با رهبری یک بخش مهم ح‌دخ، به مثابه یک رهبر بسیار برجسته اپوزیسیون، در سطح کشور و جهان شناخته شده بود.

میر اکبر خیبر - آن یار هم زنجیر کارمل - رهبر دیگری بود از طراز دیگر با درونمایه پُر انسانی بود فروتن، آموزگار دقیق و با حوصله، صاحب تحلیل ژرف از جامعه، منطقه و جهان. هیچ گاهی اول صحبت نمی‌کرد، شنونده خوب بود و در عین زمان منتقد عالی نیز بود. در تلاش بود دست همه کس را بگیرد و ماهرانه از کجروی و سقوط نجاتش دهد. خودخواهی و مقام جوئی اصلاً در او مُرده بود. در رفاقت سخت استوار بود. کارمل را همیشه، حتی در مواقعی که روی موضوعی با هم اختلاف سلیقه یا نظری داشتند، دوست می‌داشت. کارمل را تا آخر حتی در غیاب، ببرک جان می‌نامید. او سال‌های سال با این دوستی عشق ورزید. در سالهای آخر زنده گیش، ازینکه عدم موافقت بر مواضع و پالیسی‌های مشخص و مهم، میان‌شان فاصله ایجاد نموده می‌توانست، رنج می‌برد. با تأسف که ترورش کردند، و حزب و جامعه را از چنین رهبر با تدبیر محروم گردانیدند. ترور خیبر نقطه عطفی گردید در تاریخ کشور، و تمام بزرگ‌لرزه‌ها و پس‌لرزه‌ها از شهادت همین بزرگ‌مرد با تدبیر مایه گرفتند.

دکتر نجیب الله از فیض دانش هردو شخصیت بالا- کارمل و خیبر- بهره کافی برده بود. از زمان مبارزات در پوهنتون و در سخنرانی‌ها در مظاهرات، تا روزگاران پسین حیات سیاسی انسانی بود دینامیک، متحرک، جسور و بیباک، خوش معاشرت و دارای بینش و شم قوی سیاسی. در سازماندهی و رهبری توانائی کافی داشت. شناخت خوب و دقیقی از جامعه و روان آن داشت. همان طوریکه نطق خوب سر ستیج بود، در فن صحبت با مردم و با زبان مردم هم خیلی برازنده بود. از ابتدا دارای کرکتر نظامی گونه بود. در زمان رهبری حزب، این خصیصه اش برازنده گی داشت. در تصمیم‌گیری قاطع، واز قدرت سوق و اداره عالی برخوردار بود و از مخاطره نه می‌هراسید.

در مورد **نور محمد تره‌گی**، بنا به اینکه او را کمتر دیده‌ام و معاشرتی با هم نداشته‌ایم، قضاوتم دقیق نه خواهد بود. اما انتباه عمومی از او اینست که او نیز با سابقه جهان بینی علمی، از دیر زمانی در تکاپوی یافتن راهی برای رهایی انسان زحمتکش بوده است. در مقام رهبری بیشتر به رهبران سمبولیک می‌ماند، و یا

شاید موجودیت دیر پای حفیظ الله امین پر قدرت درکنارش، باعث این انتباه گردیده باشد. انسان خوش باور و بیشتر از دیگران پذیرای کیش شخصیت به نظر می آید، که حفیظ الله امین در تقویت این خصیصه بخاطر بهره گیری خودش، نقش بزرگی داشت. افسوس که به اشتباهاتش خیلی دیر پی برد و خیلی دیر جنبید.

حفیظ الله امین از رهبران پر تلاش، نهایت تیزهوش، با قدرت عالی سازماندهی و قومانده (در مورد او "قومانده" بجای کلمه "رهبری" صدق بیشتر دارد)، قاطعیت، مدیریت، جذابیت و نفوذ، و در عین زمان نهایت درجه حيله گر، توطئه گر و بیرحم بود. او جنون قدرت داشت و بخاطر رسیدن به آن هر جنایتی را مرتکب می شد. از لحاظ روانی یک سادیست بود و از کشتن و زجر دادن لذت می برد. کارنامه های سیاه او زبازند خاص و عام است و نتایج دهشتبار سیاه کاری های او را هنوز و تا ندانم، این جامعه و این حزب به دوش کشیده میروند. من همیشه آرزو میکردم ایکاش امین با آن استعداد و توانائی سازماندهی و رهبری و آن چهره و کرکتر کرازماتیکش، انسان نورمال، پاکدل، از خودگذر و خدمت گزار می بود !!! در آن صورت چه انسان به درد بخوری بوده میتوانست!

شاید خُرده گرفته شود که چرا در مورد حفیظ الله امین از یادآوری کاستی ها و اشتباهات چشم پوشی صورت نگرفته است؟! چنانکه گفته آمد، رهبران دیگر نیز شمایل مردود و اشتباهات بزرگی داشته اند، که ذکر آنها را بنا بردلایل "مصلحتی" میتوان به تعویق انداخت. اما در مورد امین، مشکل اساسی اینست که در کرکتر او نمیتوان میان دو قطب نیک و بد فاصله یافت. رخ هر نیک او را که برگردانید با چهره دهشتناک بد مواجه میشوید. ای بسا مثبت های که در برابر حتی یک منفی رنگ می بازند.

۵ - سالیان دراز تحت عنوان شرایط ناگوار، هم محکوم مرکزیت خشک و محروم از دموکراسی درون حزبی، مجبور به استماع یک بیانیه اساسی و چند بیانیه تائیدی و بلندکردن دست ها در موافقت با آن، حتی در سطح جلسات کمیته مرکزی بودیم وهم از تدویر کنگره ها بی نصیب گردیدیم. صرف نظر از اینکه در کنگره ها در ساختار تشکیلاتی حزب و مهره های اساسی آن، و پلاتفرم ها و پروگرام ها، نوآوری های به وقوع می پیوندند که باعث پویش، پایش و پالش حزب میگردند و آنرا از پوسیده گی و زنگ برداشتن نگه میدارند، مسائل حاد درونی و بیرونی نیز دران راه حل می یابند. مطمئناً اگر قبل از هر فاجعه ای و قبل از اتخاذ هر

تصمیم سرنوشت سازی، کنگره را دایر میکردند، کار به انشعابات و خودکامه گی ها، ویا اتخاذ تصمیم نادرست نه می انجامید ودموکراسی درون حزبی آنقدر به تابو مبدل نمی گردید.

۶- رو آوری یکعده انسان های فاقد تحصیل، پروگرام، منطق و دانش ابتدائی سیاسی، به کاندیداتوری، در عین زمان یک تف انداختن آنها بر ریش سرکارنیز بود. بدین معنی که گویا ما هم کم تان نیستیم ، ویا اینکه شما چه شایسته گی بالاتر ازما دارید؟ ! که ندارید !

۷ - نظریهٔ راه رشد غیر سرمایه داری هم ریشه در همین توهم داشت که اگرانقلاب های سوسیالیستی در کشورهای چون روسیه، چین و منگولیا موفق شده میتوانند، چرا در کشورهای دیگر درحال رشد، نیز به موفقیت نرسند، به ویژه که پشتیبانی اتحادشوروی را هم خواهند داشت.